

مبانی نظری ادبیات تطبیقی

(فارسی - عربی)

دکتر ابراهیم محمدی
عضو هیأت علمی دانشگاه بیرجند

PN محمدی، ابراهیم

۸۶۵ مبانی نظری ادبیات تطبیقی / تألیف ابراهیم محمدی - بیرجند

م۳، بهستان ۱۳۸۸

م۲، ۲۶۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۳۷-۰۲-۳

کتابنامه در پایان هر فصل

۱. ادبیات تطبیقی، آلف. عنوان.

مرکز اطلاع رسانی و کتابخانه مرکزی دانشگاه بیرجند ۵۲۱-۸۸



مبانی نظری ادبیات تطبیقی

ابراهیم محمدی

انتشارات بهستان، معاونت پژوهشی دانشگاه بیرجند

ویراستار علمی: دکتر محمد بهنام فر

عکس روی جلد: اکبر اسدی

حروفچینی: میعاد چاپ: کترو

چاپ اول ۱۳۸۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه قیمت: ۶۲۰۰۰ ریال

همه حقوق چاپ و نشر این اثر برای ناشر محفوظ است

آدرس: بیرجند - خیابان شهدا - تلفن: ۲۲۳۳۹۶۵ - ۲۲۳۶۷۲۰

فاکس: ۲۲۳۶۷۲۰

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	(۸)
مقدمه : سخنی در باب «ادب» و «ادبیات».....	(۱۳)
فصل اول : مبانی نظری.....	(۲۵)
- گفتار اول : کلیات و تعاریف.....	(۲۶)
موازنه (=ادبیات مقایسه‌ای).....	(۲۶)
نقد نفوذ، نظریه نفوذ یا اضطراب نفوذ.....	(۳۰)
نقد تطبیقی.....	(۳۲)
ادبیات عمومی یا ادبیات همگانی (نظریه ادبیات).....	(۳۲)
ادبیات ملی.....	(۳۴)
ادبیات جهانی.....	(۳۹)
جهان وطنی ادبی (و ظهور ادبیات تطبیقی).....	(۴۰)
رمانیسم و جهان وطنی ادبی.....	(۴۲)
مادام دو استال و پیشوایی جهان وطنی ادبی.....	(۴۴)
ادبیات مقابله‌ای.....	(۴۵)
پی نوشت ها.....	(۴۶)

- گفتار دوم: ادبیات تطبیقی..... (۴۹)
- تعریف (۴۹)
- تاریخچه (۵۳)
- مقدمه ظهور ادبیات تطبیقی (۵۵)
- مکتب‌های ادبیات تطبیقی (۵۹)
- ادبیات تطبیقی و مقوله تأثیر- تأثر (۶۳)
- الف) تأثیر پذیری معکوس (۶۵)
- ب) تأثیر پذیری از تأویل (۶۷)
- ج) لزوم اثبات رابطه تاریخی (۶۷)
- شاخه‌ها (یا گرایش‌های) ادبیات تطبیقی (۶۹)
- زمینه‌های ادبیات تطبیقی (۷۵)
- پی‌نوشت‌ها..... (۷۷)

- فصل دوم: پژوهش‌های عملی و کاربردی (بررسی زمینه‌های تطبیقی ادبیات**
- فارسی و عربی تا قرن هفتم هجری)..... (۸۳)
- گفتار اول: زمینه‌های تاریخی - سیاسی (۸۴)
- پیشینه تاریخی (اوضاع شبه جزیره عربستان و ...)..... (۹۱)
- تحولات سیاسی: ورود تازیان به ایران (۹۶)
- تشکیل حکومت عربی امویان (۱۰۰)

-(۱۰۳) خلافت عباسی و نفوذ ایرانیان در آن
-(۱۰۵) خلافت مأمون و افزایش نفوذ ایرانیان
-(۱۰۷) قیام علیه حکومت اعراب
-(۱۱۲) جنگ ها و مهاجرت های ناگزیر و ایجاد شهرهای دو نژاده
-(۱۱۶) پی نوشت ها

-(۱۲۱) گفتار دوم: فرهنگ و تمدن
-(۱۲۲) دین و وام واژه های دینی
-(۱۲۸) ورود واژه های بیگانه به متن مقدس
-(۱۳۲) جشن ها و آیین ها و وام واژه های آن
-(۱۳۵) حکومت و آیین حکمرانی و وام واژه های آن
-(۱۳۶) ترجمه متون پهلوی و ورود اصطلاحات دیوانی فارسی به زبان عربی
-(۱۳۹) روابط تجاری - بازرگانی و وام واژه های آن
-(۱۳۹) موسیقی و وام واژه های آن
-(۱۴۱) پی نوشت ها

-(۱۴۴) گفتار سوم: زبان و ادبیات
-(۱۴۴) واژگان و عبارات
-(۱۴۵) شیوه های داد و ستد واژگانی
-(۱۵۱) حوزه دین
-(۱۵۲) حوزه زیباییهای ادبی و قافیه
-(۱۵۶) حوزه پندها و امثال

- حوزه ساختار سیاسی - اداری - اقتصادی (۱۶۰)
- حوزه آثار ادبی (۱۶۳)
- حوزه نثر (۱۶۳)
- حوزه نظم (۱۷۲)
- الف) شکل یا فرم (۱۷۲)
- ب) محتوی (مضامین و موضوعات مشترک) (۱۷۶)
- تغزل و موضوعات آن (۱۷۶)
- خمیره سرایی ابونواس و رودکی (۱۷۹)
- مدح و ستایش (۱۸۰)
- شعوبی گری (۱۸۱)
- اشاره به جشن های کهن ایرانی (۱۸۲)
- در دوزخ تردید (۱۸۳)
- دلدادگی و مرگ (۱۸۶)
- حوزه علوم ادبی (۱۹۲)
- سخن پایانی (۱۹۸)
- پی نوشت ها (۲۰۲)

- (۲۱۷)..... فهرست ها :
- (۲۱۸)..... فهرست راهنما
- (۲۲۳)..... فهرست اعلام
- (۲۴۱)..... فهرست آثار
- (۲۴۶)..... فهرست ابیات فارسی
- (۲۴۷)..... فهرست ابیات عربی
- (۲۴۸)..... فهرست منابع

www.ketab.ir

پیشگفتار

ادبیات تطبیقی به عنوان یکی از شاخه های اصلی و مهم حوزه «نظریه» و «نقد ادبی»، سالها پیش (بین سالهای ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰ میلادی) در فرانسه ظهور کرد و به سرعت در محافل دانشگاهی سراسر دنیا جای باز کرد. به گونه ای زمانی کوتاه بسیاری از دانشگاههای معتبر اروپا، آمریکا و آسیا، این رشته را دایر کردند. رشته مذکور که می تواند به عنوان شاخه مهمی از نظریه ادبی (به ویژه در حوزه نقد) به بسیاری از پرسش ها پاسخ دهد، در دانشگاههای ما جایگاه شایسته ای ندارد. اینکه در چند دانشگاه (شهید باهنر کرمان، علامه طباطبائی، فردوسی مشهد و بیرجند) گروه زبان و ادبیات فارسی، گرایش ادبیات تطبیقی؛ فارسی-عربی را در مقطع کارشناسی ارشد ایجاد کرده، امر مبارکی است اما قطعاً بسنده نیست.

رویکردی که به ترجمه متون حوزه ادبیات تطبیقی، میان مترجمان ایرانی شکل گرفته است نیز نتایج قابل توجهی به دنبال نداشته است. برخی از ترجمه ها، به ویژه

ترجمه‌هایی که از آثار عربی انجام شده است، کاستی‌هایی دارد و به دلیل همین کاستی‌ها نمی‌تواند چندان قابل اعتماد باشد. مهم‌تر از موضوع کامل بودن یا ناقص بودن و همچنین دقیق بودن یا دقیق نبودن این ترجمه‌ها، مسأله اصلی، نگاه خاص نویسندگان عرب به موضوع ادبیات تطبیقی، تعریف آن و معیار و مبنای تعیین محدوده ادبیات ملل است که خود بسیار قابل تأمل به نظر می‌رسد. پژوهشگران و مترجمان ماکثر به این موضوع مهم توجه کرده‌اند و به همین سبب کمتر آراء پژوهشگران عرب را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند و به حق می‌توان گفت که تنها ترجمه کرده‌اند. برخی از آنها نه تنها در برابر هجوم پژوهشگران عرب به قله‌های ادب پارسی، هیچ عکس‌العملی نشان نداده‌اند بلکه گاهی به یاری آنها شتافته‌اند و برای تأیید سخنان آنها، متأسفانه به غلط از نوشته‌های دانشمندانه بزرگانی چون علامه دهخدا کمک گرفته‌اند که در متن به برخی از موارد اشاره شده است.

این پژوهش به دور از هر ادعایی، کوششی است برای یافتن پاسخ پرسشهای زیر:

۱- «ادبیات تطبیقی» چیست؟

۲- چگونه باید آثار متعلق به محدوده یک ادبیات ملی را از آثار مربوط به ادبیات ملی دیگر تشخیص دهیم؟ آیا «زبان» - که مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی و بیشتر محققان عرب بر آن تأکید می‌کنند - برای تعیین محدوده دو یا چند ادبیات ملی، معیار دقیق و کاملی است؟ آیا این معیار، همه جا و برای تعیین محدوده ادبیات همه ملتها کافی است؟

۳- هدف اصلی از انجام مطالعات تطبیقی در حوزه ادبیات چیست؟ آیا ادبیات تطبیقی تنها باید به سنجش میان ادبیات دو ملت یا دو نویسنده یا دو اثر

ادبی بپردازد؟ آیا بررسی روابط ادبی میان ملتها و تحلیل و بررسی زمینه‌ها و عوامل پدید آورنده این روابط از وظایف پژوهشگر حوزه ادبیات تطبیقی نیست؟

۴- چه عواملی زمینه‌های داد و ستد زبانی - ادبی را میان دو قوم پدید می‌آورد؟ به عبارت دیگر؛ زمینه‌های ادبیات تطبیقی کدامند؟

۵- زمینه‌های ادبیات تطبیقی میان زبان و ادبیات فارسی و زبان و ادبیات عربی کدامند؟ چه عواملی به پیدایش روابط نزدیک و تنگاتنگ میان این دو زبان و ادبیات کمک کرده است؟ نقش کدام عامل یا زمینه در پیدایش این روابط پر رنگ‌تر است؛ زمینه‌های سیاسی یا زمینه‌های دینی؟ زمینه‌های زبانی - ادبی یا سایر زمینه‌ها؟

۶- هر کدام از این عوامل یا زمینه‌ها چه قدر نقش داشته‌اند؟ چگونه می‌توان میزان تأثیرگذاری و اهمیت هر کدام را نشان داد؟ آیا مطالعات آماری می‌تواند راهگشا باشد؟

۷- داد و ستدهای زبانی - ادبی میان دو قوم ایرانی و تازی، به چه میزان در رشد و شکوفایی ادبیات این دو قوم مؤثر واقع شده است؟ به عنوان مثال آیا واژه‌های عربی راه یافته به متون ادبی فارسی به ایجاد آرایه‌های لفظی و معنوی زیبا کمک نکرده است؟ آیا عبارات و امثال حکمت‌آموز فارسی به غنای اخلاقی - تعلیمی ادبیات عربی کمک نکرده است؟

برای یافتن پاسخ پرسشهای فوق باید ابتدا مبانی نظری ادبیات تطبیقی را بشناسیم، اصطلاحات و موضوعات نزدیک به آن را - که تعریف و کارکرد آنها گاهی با تعریف و کارکرد ادبیات تطبیقی درمی‌آمیزد - تبیین کنیم، شاخه‌ها، مکاتب و زمینه‌های مختلف آن را معرفی کنیم، سپس در ادامه به

پژوهش‌های عملی و کاربردی لازم در تعیین و معرفی زمینه‌های تطبیقی میان ادبیات فارسی و ادبیات عربی، برداریم. بی‌تردید اگر پیش از ورود به بحث اصلی، دربارهٔ تعریف روشنی از ادبیات و نسبت میان ادب و ادبیات - به ویژه در حوزه ادبیات فارسی و ادبیات عربی - گفتگو نشود، ادامه کار چندان آسان نخواهد بود. به همین سبب در آغاز کتاب (به جای مقدمه)، بسیار کوتاه و مختصر دربارهٔ ادب و ادبیات، مادهٔ ادبیات و اهمیت «زبان»، بحث و گفتگو شده؛ آراء برجسته، بیان شده و در پایان جمع‌بندی لازم به عمل آمده است.

در این جا، یادکرد دو نکته بایسته می‌نماید:

۱- در گفتار نخستین فصل اول، در مبحث «ادبیات ملی»، تأکید شده است که «زبان» برخلاف عقیدهٔ برخی از محققان، یگانه معیار جامع، کامل و دقیق تعیین‌کننده مرز میان ادبیات ملل نیست، چرا که گاهی در تعیین محدوده درمی‌ماند. به عنوان مثال زبان آثاری که نویسندگان بریتانیایی پدید آورده‌اند، با زبان آثار نویسندگان آمریکایی یکسان است. ما نمی‌توانیم آثار فکری - ادبی آمریکایی‌ها را دنباله «ادبیات بریتانیایی» به حساب آوریم، تنها به این دلیل که زبان آن آثار، انگلیسی است. نیز نمی‌توانیم آثار فکری ایرانیان عربی‌نویس و عربی‌سرای را جزء ادبیات عرب بدانیم، تنها به این دلیل که زبان آنها عربی است. فکر، اندیشه، پیام آثار ادبی و به ویژه گفتار ملی و فرهنگی حاکم بر آنها از زبانشان مهم‌تر است.

۲- در فصل دوم، به بررسی زمینه‌ها یا عواملی که به پیدایش داد و ستد زبانی - ادبی میان ادبیات فارسی و عربی کمک کرده است، پرداخته شده و روشن شده است که عوامل سیاسی، روابط تاریخی، روابط دینی و فرهنگی، زمینه‌ساز روابط بسیار نزدیک ادبیات فارسی و ادبیات عربی شده‌است.

راست این است که اگر نبود راهنمایهای دلسوزانه و پدرا نه استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر سید محمد حسینی، استاد بازنشسته دانشگاه علامه طباطبائی، این پژوهش هیچ گاه سامان نمی یافت. از محبت بی دریغ ایشان بسیار سپاسگزارم.

نیز از دقت ها و نکته سنجی های همکار دانشمندم جناب آقای دکتر محمد بهنام قر که متن را بزرگوارانه ویراستند، سپاسگزارم. از مدیر محترم انتشارات قهستان که این کتاب به همت والای ایشان منتشر می شود نیز سپاسگزاری می کنم.

توفیق از اوست

ابراهیم محمدی

زمستان یک هزار و سیصد و هشتاد و هشت

مقدمه: سخنی در باب «ادب» و «ادبیات»

بایسته است که پیش از پرداختن به اصل موضوع، اندکی درباره «ادب»، «ادبیات» و تناسب این دو در زبان و ادبیات فارسی و عربی بحث کنیم:

الف) این منظور، بدون اشاره به اینکه واژه ادب متعلق به چه زبانی است، ذیل آن آورده است: «الْأَدَبُ الَّذِي يَتَأَدَّبُ بِهِ الْأَدِيبُ مِنَ النَّاسِ؛ يُسَمَّى أَدَبًا لِأَنَّهُ يَأْدِبُ النَّاسَ إِلَى الْمَخَامِدِ، وَيُنْهَاهُمْ عَنِ الْمَقَابِحِ. وَ أَصْلُ الْأَدَبِ الدُّعَاءُ...»^۱

ب) آلفونسو نالینو (Alfonso Nallino) می نویسد: «لفظ "الدأب" در اشعار عرب جاهلی فراوان آمده است و معنی آن سرشت و خوی است که از معنی «سنت و ادب» بدور نیست. با آنکه شکل جمع واژه الدأب در کتابهای لغت یاد نشده، تواند بود که آن را بر «آداب» جمع بسته باشند، یعنی بر وزن أفعال؛ چنانکه «بئر» بر «آبار» و «ثأر» بر «آثار» و «رأس» بر «آراس» و «رأى» بر «آراء» جمع بسته می شود ... سپس بر اثر گذشت ایام برای مفرد این جمع که اصطلاحی متداول داشت، صیغه تازه ای گرفتند که «ادب» (adb) باشد»^۲

ج) برخی معتقدند واژه ادب از کلمه پهلوی dipi (= نوشتن) مشتق شده و در سنگ نبشته های عصر هخامنشی (در بیستون) به صورت dipi به معنی خط و نوشتن آمده است و هنوز در کلمات دبیر (نویسنده) و دبستان باقی مانده است.^۳

واژه «ادب» چه پهلوی باشد، چه عربی و چه یونانی، معنای یگانه و روشنی

ندارد و در دوره های مختلف، معانی متفاوتی از آن استنباط شده است:

- ۱- در عصر جاهلی و سده نخست هجری، ادب در معنی «سنت» به کار رفته است؛ مجموعه آداب و راه و رسم کهن اعراب.
- ۲- در سده سوم هجری ادب بر مجموعه معارف غیر دینی اطلاق گردید. در نظر جاحظ بصری (ف ۲۵۵ هـ.ق) و ابن قتیبه دینوری (ف ۲۷۶ هـ.ق) ادیب کسی است که از هر دانشی بهترین و چشمگیرترین بخش‌های آن را بیاموزد.
- ۳- از قرن سوم در میان برخی از طبقات مردم بغداد، ادب به معنی ظرافت، رسم‌دانی، امور لذت‌بخش، آراستگی در لباس و خوراک، گشاده‌زبانی، نغز بیانی، حفظ اشعار و نکته‌ها به کار رفته است.
- ۴- ادب به معنی دانش زبان (صرف و نحو، بلاغت و دقایق کلام).^۴
آیا این معانی اکنون نیز همه از لفظ ادب برمی‌آید؟ امروزه از این لفظ چه معنا و مفهومی اراده می‌شود؟
می‌توان گفت که گذر زمان و تحولات فرهنگی - زبانی، باعث تحول معنای لفظ ادب شده است. محققان امروزی دایره معنایی لفظ ادب را محدود کرده‌اند و بخش عمده‌ای از معانی آن را از لفظ دیگری یعنی «ادبیات» اراده کرده‌اند. «ادبیات» معنای ویژه‌ای دارد که شامل بخشی از معانی گسترده ادب می‌شود.
- البته گاهی در نوشته‌های برخی از پژوهشگران برجسته امروزی به مواردی برمی‌خوریم که واژه ادب به جای ادبیات به کار رفته است. برای نمونه، در نوشته زیر از دکتر زرین کوب، چنین است: «... در نظر یونانی‌ها، آن مفهومی که امروز از ادب داریم فقط شامل شعر بوده است. چنانکه نزد اعراب قدیم نیز غالباً حال به همین منوال بوده است و لااقل تا عهد بنی امیه در نزد عرب، عبارت بوده است از معرفت شعر و آنچه بدان مربوط است، چون انساب و ایام

و اخبار و امثال. خلاصه در آن روزگاران، اعراب از لفظ ادیب کسی را می‌فهمیدند که کارش انشاد و نقل و روایت شعر بوده است.^۵ از دیگر جملات متن مورد نظر چنین برمی‌آید که «ادب» به جای «ادبیات» نشسته است. نویسنده در تعریف «ادب»، نکاتی را ذکر کرده است که به تعریف ادبیات نزدیک است: «آن مفهوم و معنایی که به سبب فقدان لفظ مناسب دیگر، از آن به لفظ «ادب» تعبیر می‌کنند عبارتست از مجموعه آثار مکتوبی که، بلندترین و بهترین افکار و خیالها را در عالی‌ترین و بهترین صورتها تعبیر کرده باشد، و البته به اقتضای احوال و طبایع اقوام و افراد و هم به سبب مقتضیات و مناسبات سیاسی واجتماعی، فنون و انواع مختلفی از این گونه آثار به وجود آمده است و به اقتضای همین احوال و ظروف گاه بعضی از این فنون و انواع بر سایر انواع و فنون تفوق و تقدم یافته است.» نکاتی که در متن اخیر در تعریف و توضیح ادب آمده است، بیشتر در دایره ادبیات می‌گنجد. پاسخ این پرسش که آیا لفظ «ادبیات» می‌تواند جانشین خوبی برای لفظ «ادب» باشد و در کاربردهای علمی و بویژه در ترجمه متون خارجی از جمله متون غربی به ما کمک کند و ابهام ایجاد نکند، در ادامه ذکر خواهد شد.

در واژگان توصیفی ادبیات، ذیل «ادبیات» آمده است: «در لغت به معنای فرهنگ، دانش، هنر و ... است ... به طور کلی ادبیات به آثاری اعم از نظم یا نثر اطلاق می‌شود که از لحاظ شکل و بیان ممتاز باشند و اندیشه‌های ماندگار یا مورد توجه جهانیان را بیان کنند. بدین ترتیب ادبیات در شمار هنرهاست و واژه‌ها، مواد و مصالح آن به شمار می‌روند. شاعر و نویسنده به کمک عواطف و تخیلات خویش آنها را به کار می‌گیرد و اثری هنری یا ادبی پدید می‌آورد.»^۶

دربارهٔ تعریف مذکور به چند نکته می‌توان اشاره کرد:

۱- معنای لغوی ادبیات بسیار گسترده و وسیع است، به گونه‌ای که شامل تمام حوزه فرهنگ، دانش و هنر می‌شود.

۲- ادبیات یعنی آثار مکتوب منظوم یا منثور.

۳- ادبیات یعنی آثاری که از لحاظ شکل و بیان ممتاز باشند.

با اندکی درنگ در موارد فوق، روشن می‌شود که تعریف مذکور بسیار کلی، وسیع و اندکی مبهم است. اگر بخواهیم ابهام پیش آمده را برطرف کنیم، ناگزیر باید به منابع دیگری نیز مراجعه کنیم:

۱- افلاطون: «ادبیات شرح یک الهام غیرقابل باور است، آسمانی اما نزدیک به جنون».^۸

۲- به باور ژان پل سارتر «آنجو» ادبیات "نامیده می‌شود، ناگزیر "زبان" هم هست. اگر هم ادبیات را ذاتاً "تجاوز" از زبان بدانیم به هر حال باید بپذیریم که بیرون از زبان، ادبیاتی نیست.

پس ادبیات همان زبان است به اضافه (یا منهای) چیز دیگر».^۹ یادآوری این نکته لازم است که سارتر کارکرد زبان را در شعر و نثر کاملاً متفاوت می‌داند.

۳- تری ایگلتن (Terry Eagleton) در کتاب *پیشدرآمدی بر نظریه ادبی* بسیار تلاش می‌کند که تعریف کامل و روشنی از ادبیات ارائه کند. او از چند زاویه مختلف ادبیات را تعریف می‌کند:

الف) «ادبیات را می‌توان نوشته‌ای تخیلی به معنای داستان یا نوشته‌ای که حقیقی نیست، تعریف کرد».^{۱۱}

ب) «اگر ادبیات، نوشته‌های «خلاق» یا «تخیلی» است، آیا می‌توان چنین استنباط کرد که تاریخ، فلسفه و علوم طبیعی غیر خلاق و غیر تخیلی اند؟»^{۱۲}

سپس تصمیم می‌گیرد معیاری عینی و عنصری شاخص برای تعریف ادبیات و تعیین محدوده آن در نظر بگیرد. به این منظور به عنصر زبان تکیه می‌کند:

ج) شاید بتوان ادبیات را نه بر مبنای «داستانی» یا «تخیلی» بودن بلکه بر این اساس که زبان را به شیوه خاصی به کار می‌گیرد تعریف کرد. به موجب این نظریه، ادبیات نوعی نوشته است که به گفته متفقد روس، رومن یاکوبسن (Romain Jacobsen)، نمایشگر "در هم ریختن سازمان یافته گفتار متداول است". ادبیات زبان معمول را دگرگون می‌کند، قوت می‌بخشد و به گونه‌ای نظام یافته آن را از گفتار روزمره منحرف می‌سازد.^{۱۳}

اینگلتون در ادامه بحث سراج ملاک دیگری می‌رود. او رأی و نظر مردم را ملاک ادبی بودن یا نبودن یک اثر می‌داند:

د) قصد نویسنده مبنی بر ادبی بودن اثر اهمیتی ندارد، بلکه ارزیابی و برداشت مردم از اثر ملاک و معیار است. اگر رأی مردم بر این باشد که اثری ادبی است، پس آن اثر بدون توجه به آنچه مؤلف درباره آن فکر می‌کند، ادبی است.^{۱۴} کاملاً روشن است که تعریف اخیر بسیار مبهم و مشکل‌ساز است؛ ذوق و سلیقه کدام گروه از مردم ملاک است؟ نظر همه ملاک است یا نظر قشر و گروه خاصی؟ آیا معیاری برای سنجش درستی یا نادرستی نظر مردم وجود دارد؟ واقعیت این است که مسائل ادبی با ذوق و احساس و عاطفه، پیوستگی نزدیکی دارند اما این موضوع باعث نمی‌شود که به هرج و مرج و بی‌ثباتی کامل در داوریه‌های ادبی معتقد باشیم. به عبارت دیگر پیچیدگی و ابهام ذاتی ادبیات و مسائل مربوط به آن را نمی‌توان با تکیه بر آراء مختلف و متعدد

مردم و مخاطبان آثار ادبی، کم‌رنگ و برطرف کرد. توجه به آراء مردم نه تنها ما را به نتیجه واحد و یگانه و یکپارچگی در تعریف نمی‌رساند، بلکه خود مشکلات بسیاری به دنبال دارد.^{۱۵}

۴- رنه و لک ادبیات را از سه زاویه متفاوت تعریف می‌کند:

الف) نگرش سنتی: یکی از راههای تعریف «ادبیات» اطلاق این واژه بر تمام آثار چاپی است. بنابراین تعریف، می‌توانیم «حرفه پزشکی در قرن چهاردهم» یا «حرکت سیارات در اوان قرون وسطی» یا «جادوگری در انگلستان قدیم و انگلستان جدید» را مورد تحقیق قرار دهیم. همچنان که گرینلا گفته است: «هیچ چیز نیست که به تاریخ تمدن مربوط شود و در حوزه کار ما قرار نگیرد...» بنابراین نظریه گرینلا و شیوه معمول بسیاری از محققان، تحقیق ادبی نه تنها به تاریخ تمدن مربوط و نزدیک شده، بلکه در حقیقت با آن یکی گشته است. چنین تحقیقی تنها بدان مفهوم ادبی است که به آثار چاپی یا مکتوب می‌پردازد.^{۱۶} در تعریف فوق، ادبیات و تاریخ تمدن، یکسان به حساب آمده‌اند که این مسأله به معنی انکار قلمرو معین و روشهای مشخص تحقیق ادبی است.

ب) آثار بزرگ و برجسته (مصادق‌های ادبیات) راه دیگر تعریف ادبیات این است که آن را به «کتابهای بزرگ» منحصر کنیم؛ کتابهایی که صرف‌نظر از موضوعشان، به سبب «بیان شکل ادبی» درخور توجه‌اند. در اینجا معیار داوری، یا ارزش زیبایی شناختی به تنهایی است، یا ارزش زیبایی شناختی توأم با امتیاز کلی عقلانی است. در میان اشعار غنایی، نمایش و قصه، آثار بزرگ بر اساس مبانی زیباشناختی برگزیده می‌شوند. سایر آثار به سبب شهرت یا ارزش عقلانی همراه با ارزش زیبایی شناختی، به معنایی محدود، انتخاب می‌گردند:

خصصیت‌های برگزیده این آثار، سبک، ساختمان و قدرت کلی ارائه مطلب است.^{۱۷}

ج) ماده: ولک نیز (همچون تری ایگلتن) در جستجوی معیاری مشخص برای تعریف ادبیات و تعیین آثار ادبی، متوجه عنصر **زبان** می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که تکیه بر «زبان» و توجه به «زبان ادبی» می‌تواند ما را به تعریف درست و روشن و قابل قبولی درباره ادبیات برساند. او پس از بیان تعاریف متعدد و گوناگون ادبیات می‌نویسد: آسانترین راه حل این مسأله، امتیاز بخشیدن به کاربرد خاص زبان در ادبیات است. زبان، ماده ادبیات است؛ چنانکه سنگ یا برنز ماده مجسمه‌سازی، رنگ ماده نقاشی و صوت ماده موسیقی، اما باید دانست که زبان مثل سنگ، ماده‌ای خنثی نیست، بلکه خود آفریده بشر است و بنابراین، سرشار از ماده فرهنگی گروهی است که به آن صحبت می‌کنند. تمایز نهادن میان زبان علم و زبان ادبیات تا حدی آسان است اما، صرف تضاد میان «اندیشه» و «عاطفه» یا «احساس» کافی نیست. ادبیات اندیشه را هم شامل می‌شود و زبان عاطفی هم به هیچ روی منحصر به ادبیات نیست: کافی است گفت و گوی عاشقانه و جدال‌های معمولی را به خاطر آوریم.^{۱۸}

تقریباً اغلب نظریاتی که نقل شد^{۱۹} در نهایت برای تعین محدوده ادبیات، به ماده ادبیات و عنصر زبان توجه کرده‌اند. زبان و بیان ویژه‌ای که انتقال پیام و معنی در آن به گونه‌ای متفاوت با زبان علمی انجام می‌شود. زبانی که مستقیم و صریح نیست. بیشتر پوشیده و رمزی سخن می‌گوید. ابهام و رازواری، خصصیت اصلی آن است. زبان متون ادبی، زبانی است مبتنی بر «به هم ریختن نظام نشانه‌ها و دلالات مستقیم» اما واقعیت این است که همه ویژگیهای ادبی آثار ادبی در زبان خلاصه نمی‌شود و «اندیشه» و پیام آنها نیز سهم مهمی دارد. زبان در بیشتر

موارد تنها بستر و محمل اندیشه است. محتوی و پیام اثر ادبی از زبان و زیباییهای زبانی آن مهم تر است.^{۲۰}

از سوی دیگر آیا ادبیات تنها شامل آثار مکتوب می شود؟ آیا مثلها و قصه ها و اساطیری که در گذشته و حال سینه به سینه نقل شده اند و می شوند، بخشی از ادبیات جهان نیستند؟ پاسخ کاملاً روشن است؛ ادبیات شفاهی یکی از بخش های مهم ادبیات است.

بسیاری از آثار ادبیات مکتوب تماماً ریشه در بن مایه های ادبیات شفاهی دارند و از آن تغذیه می کنند. با توجه به آنچه یاد شد برخی، ادبیات را این گونه تعریف کرده اند: «ادبیات عبارتست از مجموعه آثار ادبی یک ملت یا یک کشور یا یک زبان یا یک دوره اثر ادبی عبارتست از سخن یا سخنانی که در آدمی ایجاد انفعال می کند».^{۲۱}

پیش از آشنایی ملل اسلامی با فرهنگ غرب، واژه «ادب» در زبان عربی و زبان فارسی هر دو به یک معنی به کار می رفت اما پس از آن مفهوم لفظ ادب تغییر کرد و در زبان فارسی لفظ «ادبیات» جایگزین آن شد. در متون تحقیقی روزگار ما، لفظ «ادبیات» در زبان فارسی معادل، «ادب» در زبان عربی امروزی است. همانطور که اصطلاح literature انگلیسی به ادبیات ترجمه می شود، لفظ «ادب» عربی نیز (آنگاه که معادل literature است)، باید به ادبیات ترجمه شود.^{۲۲} البته این نکته را نیز نباید فراموش کنیم که واژه ادبیات به دلیل ساختار ویژه^{۲۳} و کارکرد معنایی خاصی که دارد، گاهی در نگارش متن و ترجمه (به ویژه ترجمه متون عربی) برای پژوهشگر، تنگناهایی ایجاد می کند.

نگارنده، در پژوهش حاضر به نکات زیر توجه داشته است:

۱- زبان ادبی تنها نشانه و ویژگی بارز آثار ادبی نیست. در آثار ادبی اندیشه و پیام نیز از ارزش بالایی برخوردار است.

۲- زبان به تنهایی معیار کاملی برای تعیین محدوده ادبیات ملل نیست.

۳- و به همین سبب نمی‌تواند معیاری کامل و یگانه برای انجام مطالعات تطبیقی میان دو یا چند ادبیات مختلف به ویژه دو ادبیات فارسی و عربی به حساب آید.

۴- هنگام تعیین محدوده ملی آثار ادبی علاوه بر زبان آنها، باید به فضای فکری - فرهنگی و روحیه ملی آنها (و گرایش‌های ملی مؤلفان آنها) نیز توجه شود.

۵- روابط تاریخی، تحولات سیاسی، جنگها و مهاجرتها، ترجمه‌ها و از همه مهم‌تر روابط عمیق دینی - معنوی بیشترین سهم را در ایجاد مبادلات زبانی - ادبی میان دو ادبیات فارسی و عربی داشته است.

پی نوشت‌ها:

- ۱- ابن منظور. (۲۰۰۴). لسان العرب. الطبعة الثالثة. بیروت: دار صادر، ذیل ماده «أدب».
- ۲- فتوحی، محمود. «تعریف ادبیات». مجله تخصصی گروه ادبیات فارسی (۱) ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم. تهران. سال نهم، شماره ۳۲، بهار ۱۳۸۰ ص ۱۹۱، پانویست شماره یک. نیز ر.ک: نالینو، کارلو آلفونسو. «لفظ ادب». ترجمه مظفر بختیار. مجله ایرانشناسی، سال اول، شماره اول، ص ۱۷۵.
- ۳- همان، ص ۱۹۱، پانویست شماره ۲. دکتر فتوحی در ادامه پانوشتها (پانویست شماره ۳) می‌نویسد: «استانس کرملی، ادب را مأخوذ از ادوئیس (eduepes) یونانی (مرکب از edus به معنی خوش و epos به معنی گفتار) دانسته است.
- ۴- نقل با تلخیص از همان، ص ۱۷۵-۱۷۳.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). آشنایی با نقد ادبی. چاپ هفتم. تهران: انتشارات سخن، ص ۲۳.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین. آشنایی با نقد ادبی. صص ۲۳-۲۲.
- ۷- رضائی، عربعلی. (۱۳۸۲). واژگان توصیفی ادبیات (انگلیسی - فارسی). تهران: انتشارات فرهنگ معاصر، صص ۱۸۵-۱۸۳.
- ۸- فتوحی، محمود. «تعریف ادبیات»، ص ۱۸۰.
- ۹- سارتر، ژان پل. (۱۳۶۳). ادبیات چیست؟ ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. چاپ سوم. تهران: کتاب زمان، صص بیست و نه - سی.
- ۱۰- سارتر در کتاب ادبیات چیست؟ نشان می‌دهد که غرض از نثر، رسیدن به غایتی است که بیرون از آن است و برای این کار زبان را چون وسیله به

کار می گیرد؛ اما شعر این نسبت را معکوس می کند: غایت مطلوب شعر حرکت است نه «نیل به مقصد» و زبان برای آن «هدف» است نه «وسیله». ر.ک: همان، ص سی و سه مقدمه مترجمان و صص ۳۹-۱۵ متن کتاب.

۱۱- ایگلتون، تری. (۱۹۸۶/۱۳۶۸). پیشدرآمدی بر نظریه ادبی. ترجمه عباس

مخبر. تهران: نشر مرکز، ص ۳.

۱۲- همان، ص ۴.

۱۳- همان، صص ۴-۵.

۱۴- همان، ص ۱۴.

۱۵- برخی نیز کوشیده اند «ادبیات» را براساس ویژگیهای مشترک آثار ادبی، تعریف کنند که این تعریف نیز ناقص است چرا که «ادبیات حوزه ای دائم التغیر» است؛ «به جای اینکه ادبیات را مجموعه ای همگون و متشکل از آثاری با ویژگیهای مشابه تلقی کنیم که خوانندگان یکسان آنها را به روشهای مشابه می خوانند، می توانیم آن را حوزه ای دائم التغیر بدانیم. دو اصطلاح «ادبیات» و «ادبی» معانی پیچیده و چندگانه ای دارند و نه معانی ثابت و واحد. علاوه بر این، «ادبیات» به منزله مجموعه آثار و مشخصه های اخلاقی و زیبایی شناختی عموماً مرتبط با آن، موضوع بحث انگیزی است که مفاهیم به جای داشتن ارزشها و حقایق جاودان و کلی - آن طور که اغلب تصور می شود مورد بحث و اختلاف هستند». ر.ک: ویستر، راجر. (۱۳۸۲). پیشدرآمدی بر مطالعه نظریه ادبی. ترجمه الهه دهنوی. تهران: نشر روزنگار، ص ۱۴.

۱۶- سولک، رنه و آوستن وارن. (۱۳۸۲/۱۹۷۳). نظریه ادبیات. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۹.

۱۷- همان، ص ۱۱.

۱۸- همان، ص ۱۲.

۱۹- برای کسب آگاهی بیشتر در این باره ر.ک: فتوحی، محمود. «تعریف ادبیات»، صص ۱۹۵-۱۷۱.

۲۰- البته چنانکه در ادامه خواهیم دید برخی آثار ادبی (مثلاً آثار حماسی) از این حیث، وضعیت دیگری دارند.

۲۱- فرشید ورد، خسرو. (۱۳۷۸). درباره ادبیات و نقد ادبی. چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، صص ۸۰۳-۸۰۴.

۲۲- گاهی برخی از مترجمان، لفظ «ادب» عربی را آنجا که باید به «ادبیات» ترجمه می‌کردند، به «ادب» ترجمه کرده‌اند؛ به عنوان مثال ر.ک: ندا، طه. ادبیات تطبیقی. (۱۳۸۳/۱۹۷۵) ترجمه هادی نظری منظم. تهران: نشر نی، گفتار «ادب چیست؟» ص ۱۵.

۲۳- «در ماهیت صرفی کلمه «ادبیات» گفته‌اند که جمع «ادبیه» است. مانند غزلیات، رباعیات، تجربیات و ریاضیات که هر چند جمع «غزلیت»، «رباعیت»، «تجربیت» و «ریاضیت» (با حذف موصوف) محسوبند، عاده در فارسی آنها را در جمع ادب، غزل، رباعی، تجربه و ریاضی به کار می‌برند».

ر.ک: فتوحی، محمود. «تعریف ادبیات»، ص ۱۹۲، پانوش شماره ۲۱. نیز

ر.ک: معین، محمد. مفرد و جمع. (۱۳۳۲). تهران: انتشارات امیرکبیر،

صص ۱۱۶-۱۱۷.